

جایگاه لغات عربی و واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی در نثر عرفانی شیخ احمد جام بر پایه دو کتاب (انس التائبین و کنوز الحکمه)

دکتر هادی خدیور¹

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان

محمد خدادادی²

دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان

چکیده

در دوره‌های مختلف ادبی آثار متعدد با موضوعات گوناگون تألیف شده که به مقتضای سبکی هر دوره تغییراتی در نوع نویسندگی ایجاد شده است. نیمه اول قرن ششم نیز از این تغییرات که همانا تأثیر شدید زبان و ادبیات عرب بر زبان و ادبیات فارسی می‌باشد بی‌بهره نبوده است. از آنجا که شیخ احمد جام (441-536 ه.ق) آثارش را زمانی تألیف کرده - نیمه اول قرن ششم - که با هجوم لغات عربی مواجه بوده، این انتظار می‌رفت که آثار شیخ مملو از واژگان عربی باشد، اما نه تنها این‌گونه نیست، بلکه وی توانسته تا حدودی نثر خود را از سلطه زبان عربی حفظ کند، و صلابت و استواری نثر دوره سامانی - سبک خراسانی - را با به کار بردن واژگان کهن و استعمال برخی ترکیبات زیبای قدیمی داشته‌باشد.

واژه‌های کلیدی: لغات عربی، واژه‌های کهن، ترکیبات زیبا، نثر عرفانی، شیخ احمد جام.

1 - hkhadivar@gmail.com

2 - khodadadi m63@yahoo.com

تاریخ پذیرش

91/4/8

تاریخ دریافت

91/1/28

شیخ احمد جام معروف به (ژنده پیل) یکی از صوفیان پاک نهادی است که در محرم 441 ه.ق، از دودمانی عربی - از اعقاب جریر بن عبدالله بَجَلی صحابی معروف - در عصر سلجوقی به دنیا آمد. عمق اندیشه عرفانی شیخ را باید « توبه » دانست، چرا که وی در 22 سالگی در یک تحول روحی توبه کرده بود. شیخ اندیشه‌های گرانقدر دیگری از جمله: اخلاص، معرفت، توکل، شریعت و حقیقت، سماع و... را نیز در آثارش به تفصیل شرح می‌دهد. احمد جام پس از تربیت شاگردان بسیار و تألیف آثار متعدد در سال 536 ه.ق در تربت جام وفات یافت و خاک جایش قبله عاشقان و مریدان وی می‌باشد.

ابتدا این زبان فارسی بود که بر زبان عربی تأثیر گذار بود، اما طولی نکشید که با سلطه سیاسی خلفای بغداد بر سلاطین و حاکمان ایران - که عامل اصلی بود - و نیز تبادل فرهنگی بین دانشمندان ایرانی با جامعه عربی، کاملاً ورق برگشت. البته ممکن است ابتدا این تأثیر صرفاً به خاطر عشق و علاقه نویسندگان و شاعران به قرآن و پیامبر و ائمه بوده باشد؛ اما این تنها دلیل نیست، چرا که حاکمان به خاطر اینکه تحت نفوذ و سلطه خلفای بغداد - به خاطر برخی تعصبات مذهبی - بودند دستور مستقیم به تألیف آثار به زبان عربی دادند؛ چیزی که باعث شد پایه‌های ادب فارسی سست و آسیب پذیر شود. به هر ترتیب این عوامل باعث شد تا عرفا بیش از پیش از لغات عربی، هم برای تأثیر بیشتر کلامشان و هم جهت خوش آمد حاکمان و نیز شاید هم رقابت با سایر نویسندگان، استفاده کنند.

شیخ احمد جام (441-536 ه.ق) با وجود اینکه بسیار از قرآن و کلام نبوی و ائمه در آثارش بهره برده فقط در مواردی خاص آن هم زمانی که به طرح مسائل و مباحث عرفانی و شرح و تفسیر آیات و احادیث می‌پردازد و عرصه سخن را فراخ می‌یابد، دست به گزینش لغات عربی - ساده و روان - می‌زند؛ در بقیه موارد، زمانی که داستانی یا حکایتی یا وعظ و خطابه‌یی را آغاز می‌کند یا شخصی را مخاطب قرار می‌دهد کلامش کاملاً رنگ و بوی نثر دوره سامانی - سبک خراسانی - را به خود می‌گیرد.

با اینکه شیخ، نسبی عربی - یمنی - دارد و آثارش به نثر عرفانی می‌باشد، اما وی توانسته با استفاده از واژگان کهن (آشناب = شنا کردن) و برخی ترکیبات زیبایی قدیمی فارسی (پس روی = پی روی) که معنای‌شان امروزه دور از ذهن می‌نماید، غنای خاصی هم به زبانش و هم به آثارش ببخشد. برخی مواقع پیش می‌آید که واژه‌ای یا ترکیبی چنان درک معنی را

دشوار می‌کند که برای فهم آن باید معنی واژه یا ترکیب را بدانیم و دانستن معانی، مستلزم آن است که با نثر دوره سامانی آشنا باشیم. چرا که این واژگان و ترکیبات بیشترین مورد استعمالشان در سبک خراسانی بوده است و کمتر کسی در قرون بعد به فکر استفاده از این ترکیبات بود؛ مگر اینکه کسی مثل شیخ احمد جام که عشق به اصالت زبان و ادبیات فارسی باعث می‌شود تا در قرن ششم با وجود نفوذ و گستره عظیم زبان و ادبیات عرب و تغییرات سبکی که رخ داده بود، از این نوع واژگان و ترکیبات استفاده کند.

انس التائبین اولین اثر عرفانی شیخ احمد می‌باشد، که شامل 45 باب حاوی شرح و تفسیر اصطلاحات عرفانی است که به صورت پرسش از طرف مریدان وی مطرح می‌شود. نثر این کتاب ساده، روان، پخته و آمیخته به چاشنی مطبوع و دلپذیر از اصطلاحات قدیمی و ترکیبات زیبای قدیمی می‌باشد. (فاضل، 1373: 136) در مقابل، *کنوز الحکمه* آخرین اثر عرفانی شیخ جام در سال 533 ه.ق تألیف شده است، و آیینه‌ای صادق از نهایی‌ترین نکته‌های اندیشه ورزی و عرفانی و دریافته‌های صوفیانه وی می‌باشد. بنای این کتاب بر 20 باب است که نیمی به تفسیر آیات قرآن پرداخته، و نیمی دیگر به نکته‌هایی از دقائق حکمت و عرفان اسلامی اختصاص دارد. این اثر با وجود تنوع موضوع، دارای نثر و اسلوب نگارش یکسان و هموار در سراسر کتاب می‌باشد. (جام، 1387: 38)

هدف از انجام چنین پژوهشی در وهله اول نشان دادن نحوه استفاده شیخ احمد جام از واژگان عربی است، چرا که با وجود خلق آثار منثور عرفانی متعدد، بسامد واژگان عربی بسیار پایین است. و اینکه چگونه با به کارگیری واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی توانسته در احیای زبان و ادبیات فارسی مفید واقع شود. لازم به ذکر است جهت سهولت در ارجاع به دو کتاب (*انس التائبین* و *کنوز الحکمه*) از حروف اختصاری (انس و ک) استفاده شده است.

کاربرد لغات عربی

شیخ جام در زمانی می‌زیست که حکام و سلاطین علاقه بسیاری به زبان عربی نشان می‌دادند و در نتیجه زبان عربی جایگاه مستحکمی برای خود ایجاد کرده بود. به همین منظور نویسندگان و شاعران به ناچار تحت تأثیر این وضعیت قرار گرفته و در آثار خود هم این را نشان می‌دادند. شیخ هم از این قاعده مستثنا نبود. اما چون شیخ، عارف، واعظ و خطیب برجسته زمان خود بود، پس باید که زبانش آمیخته به زبان عربی - زبان قرآن و

حدیث - می‌شد، چرا که وعظ و خطابه و طرح مباحث عرفانی لازم‌ه‌اش تسلط بر زبان عرب بود. «وی با آنکه نسب عربی داشت، در باب ادب و لغت عربی دعوی و اطلاعی نداشت.» (غلامرضایی، 1388: 133 به نقل از زرین کوب، 1357: 82-83) به همین منظور در بررسی واژگان عربی دو اثر مورد نظر (20 صفحه از انس التائبین و 10 صفحه از کنوزالحکمه) به تعدادی لغت عربی روان و سلیس بر می‌خوریم که می‌تواند یکی از هنرهای نویسندگی احمد جام باشد، به طوری که این لغات به کرات تکرار می‌شوند و زود فهم می‌باشند و هیچ مشکلی برای مخاطب ایجاد نمی‌کنند زیرا اکثر این لغات، لغاتی است که از زبان عربی به زبان فارسی وارد و ماندگار شده‌اند تا جایی که مردم این لغات را حتی در زبان محاوره به کار می‌گیرند. در این میان برخی لغات هم هستند که خاص مسائل عرفانی است و در زبان یک عارف جاری و ساری است. دکتر شمیسا معتقدند: «در این دوره لغات بر همان قاعده قدیم است، یعنی لغاتی است که یا فارسی ندارند یا لغات درباری و دولتی و علمی است که با فرامین و احکام و کتب علوم وارد ایران شده و یا لغات دینی است که تازی آن از فارسی روان‌تر و ساده‌تر بوده است.» (شمیسا، 1382: 53) استعمال لغات عربی ساده و قابل فهم توسط شیخ جام نشانگر این است که با وجود این که وی آثارش را در قرن ششم به وجود آورده و طبیعتاً بایستی از لغات عربی بیشتر و سخت‌تری استفاده می‌کرد، ولی عشق و علاقه وافر او به حفظ اصالت ادبی زبان فارسی و تمایل به نگارش به شیوه سبک خراسانی و نثر سامانی، او را از این کار باز داشته و آثار شیخ را به عنوان یک نثر شیوا و روان مطرح ساخته است. البته: «نثر دوره غزنوی ادامه همان نثر عهد سامانی است و در آن شیوه تازه‌ای به وجود نیامده است.» (همان، 48)

یادآوری این نکته لازم است که شیخ فقط زمانی که به طرح مسائل و مباحث عرفانی و شرح و تفسیر آیات و احادیث می‌پردازد و عرصه سخن را فراخ می‌یابد، دست به گزینش لغات عربی می‌زند. در بقیه موارد، زمانی که داستانی یا حکایتی را مطرح می‌کند و یا شخصی را مخاطب قرار می‌دهد کلام شیخ کاملاً رنگ و بوی نثر دوره سامانی را به خود می‌گیرد. در زیر برای آشنایی مخاطبان با نحوه استعمال لغات عربی توسط شیخ به برخی از این لغات اشاره می‌کنیم. البته قابل ذکر است که این تعداد واژگان بدون تکرار انتخاب شده‌اند.

ازل، ابد، ابدال، اصل، امر، ایمن، اقران، اذن، الهام، انعام، آنهار، اشجار، اولیاء، بطلان، بلاء، بدعت، برکت، بیضا، تائب، توفیق، تبع، تصرف، تفصیل، ثری، جود، جرّ، جلال، حیّمه، جهر، حجت، حرام، حاجت، حذر، حبّ، حوز، خطا، خلل، خاشع، خلق، خلاف، خلقت، درجه، دنیا، دون، ذره، ذات، دعوی، ذکر، رحمت، ربّ، رجب، رمضان، رحیم، رضی، روح، زلل، زیاده، سعادت، سرّ، سباع، سبقت، سجود، سخره، شعبان، شفقت، شبهت، شراب، صادق، صفاوت، صواب، صبر، صنعت، ضلالت، ضایع، ضعفا، طاعت، طلب، طیور، طینت، طاغی، ظلّ، ظلم، عزّت، عفو، عبد، عبادت، عاصی، عمارت، عظیم، عدل، علم، عابد، عظمت، عذاب، عین، غفلت، غلبه، غلمان، فراست، فضل، فریضه، فتنه، قدرت، قتال، قهر، قصور، قبله، قراء، قبضه، قرب، قدح، قناعت، قوم، کرامت، کرم، کسب، کید، لحد، مخرقه، معلوم، مؤمن، معنی، مخلص، مستحق، متقاضی، معیشت، مستقیم، محو، مجاهده، مال، مصائب، مجاز، مسخر، معتمد، ملعون، معجزه، منکر، مقام، مقام، متاع، معرفت، مطلوب، محبوب، مؤانست، نزول، نفس، نفقه، نظر، نبات، نصیب، نصرت، نفاق، نُکرت، نهی، ولایت، وصل، وهم، ولدان، هوی، هُدی، ید، یقین. (انس: 141-120)

امر، ایمان، اسرار، امام، اجابت، اعمال، اختیار، اکبر، انعام، اجناس، احسان، باطن، باقی، تقوی، توفیق، تضرع، تزکیت، تدبّر، تقویم، شری، جن، جنب، جهاد، جفا، جماعت، حبوب، حرج، حکمت، حضرت، حاضر، خاص، خلق، خطاب، خلعت، خزاین، خدمت، خزلان، خشیت، خوف، خطا، خاطی، دُرج، دعوت، دعا، درّ، ذکر، رغبت، رضا، رکوع، رسول، زاد، زکوه، سبحان، سماع، سرای، سقر، سبط، سجود، سبقت، سنت، شرب، شرّ، شیخ، شفاعت، شرط، صنع، صانع، صفاوت، صورت، صوم، صدقه، ضرّ، ضعفا، طور، طیور، طمع، طریق، طهارت، ظلم، فانی، فتنه، فرایض، فراغت، فضل، عجز، عقل، عالم، عذر، عذاب، عون، عتاب، عهد، عمار، علی، عزّ، عنایت، عزّت، عقد، عصیان، غلام، غسل، قعر، قضا، قول، قوّت، قوم، قدم، قدر، قرین، قادر، قاضی، کبریا، کرام، کاتب، کافر، کرامت، لطف، محتاج، مکار، مبتلا، مصلح، مقدور، مشاورت، مشیت، مخلص، منقطع، مظالم، معرفت، مزگی، مقر، مقر، نزول، ندا، نفس، ندیم، ندامت، نصرت، وصف، وحدت، هاویه، یقین. (ک: 101-90)

نکته: با توجه به لغات ذکر شده متوجّه این مسأله می‌شویم که در کنوز الحکمه با اینکه حجم آن نسبت به انس التائبین کمتر است، تعداد لغات عربی به کار رفته به نسبت بیشتر می‌باشد. و علّت این می‌تواند فاصله زمانی تقریباً 30 سال که بین تألیف دو کتاب است

باشد، چرا که کنوز الحکمه در سال (533 هـ ق) تألیف شده و در آن زمان نفوذ زبان عربی به مراتب به نسبت ابتدای قرن ششم بیشتر بوده است.

کاربرد لغات عربی به جای فارسی رایج

نفوذ زبان و ادبیات عرب در زبان فارسی، به خصوص در قرن ششم و هفتم تا حدی گسترده و وسیع بود که نویسندگان، شعرا، ادبا، و... به جای واژگان فارسی مصطلح و مورد استفاده از واژگان عربی استفاده می کردند. این امر را می توان آغاز انحلال زبان فارسی در برابر زبان عربی دانست که بعدها بسیاری ادبا و نویسندگان را دچار مشکل ساخت.

بحر = دریا

- «و اما دل نه آن است که بود: در بحر جلال غرقه است؛» (انس: 60، 292)
- ((نور آن جواهرها که به یک تفکر به غواصی از آن بحر جبروت به صحرا آورده باشد.)) (ک: 22)

حُبّ = دوستی

- «چون دل از حُبّ او خالی باشد بس زبانی ندارد، و گزند نتواند کرد.» (انس: 137، 201)
- «هیچ عیبی نیست بنده ی مؤمن را بتر از حُبّ دنیا؛» (همان، 146)

عاصی = گناهکار

- «و معلوم باشد که عاصی را به توبه فرمایند.» (همان، 30، 178)
- «هم چنان که بر مطیع تاود، هم چنان بر عاصی تاود.» (همان، 40، 216، 121)

صعب = دشوار، سخت

- «رسول (ص) گفت: برو! به طریق ایشان که آن صعب مدرجه ای است و آن مدرجه انبیاء باشد.» (ک: 11)

عظیم = بزرگ

- «کاری عظیم است بی نیاز را خشنود کردن، و این کاری بدین عظیمی سهل به رنگ اخلاص گردد.» (انس: 55، 315)

- «و این محبت دریایی عظیم است.» (همان، 216 و نیز: 122، 123، 144، 226، 260، 282، 296)

- «که شیطان و قرین بد این جا مکانی عظیم دارند.» (ک: 26)

عظیم = زیاد و بسیار

جایگاه لغات عربی و واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی در نثر عرفانی شیخ احمد جام 17

- «اگر از دنیا چیزی یا کبارهای از دست وی جسته باشد که فرا نگرفته باشد بر معتبت عظیم ازین جهان بیرون شود.» (انس: 60، 234)

- «هر دلی این بار عظیم برنگیرد.» (همان، 322)

- «آنگاه چون شیطان یکی را از این راه ببرد شادی عظیم باشد او را.» (ک: 166)

معصیت = گناه

- «بر ایشان هیچ معصیت ننویسند و یا معصیتی کنند در ساعت توبه کنند.» (انس: 170)

- «شما را بدین کار که می فرماید فرا چهار معصیت بزرگ می دارد.» (همان، 302 و نیز:

24، 38، 54، 115، 118)

- «فرشته بداند که او قصد چه معصیت کرده است.» (ک: 23)

کاربرد ترکیبات فارسی به جای عربی

وقتی جوامع با یکدیگر در تماس قرار می گیرند، نفوذ فرهنگی آنها با یکدیگر و ورود پدیده‌های قرضی زبان بین آنها غیرقابل اجتناب است، و از طریق ترجمه واژه قرضی و تغییر واژه قرضی، آمیزش واژه قرضی یا تغییر و ترجمه واژه قرضی، واژگان دیگر تولید می شود. در زبان عربی و فارسی نیز به علت تبادل فرهنگی و مذهبی، این پدیده قرض گرفتن در انواع مختلف صورت گرفته است. (باطنی، 1388: 74-88)

کاربرد «آدمی گری» به جای «ضعف بشری»

- «آن دل که کیمیای وجود او یافت هرگز نیز آدمی گری نکند.» (انس: 60، 203)

- «و یا از سر هوی (هوس) یا از سر آدمی گری چنین که آدمی را می باشد، در چنین کار

اوفتاده است.» (همان، 277)

- «می دانستیم که تو عجولی و کنودی، و صبر و توکل نکنی، و ترا فضولی، و جباری، و

حرص، و آدمی گری رنجه دارد.» (ک: 36)

کاربرد «امامی» به جای «امامت»

از این نمونه که فقط جهت آشنایی ذکر کرده‌ام تنها یک مثال از «انس التائبین» یافتیم.

- «و گویند: مسجدی باید تا امامی کنم؛» (انس: 268)

کاربرد «رستاخیر و حساب‌گاه» به جای «روز قیامت»

- «دو رکعت نماز ایشان به از عبادت همه عابدان که از آدم تا رستاخیز کردند، و

خواهند کرد.» (همان، 145)

- «دنیا زندان او باشد، گور مرغزار او باشد، روز رستاخیز روز بازار او باشد و حساب‌گاه جلوه گاه او باشد. (ک:61)

برخی واژگان کهن

در هر زبان و در هر ادبیاتی، واژگان است که در کلام جاری می‌شود، باعث تشکیل یک جمله شده و سلسله جملات باعث شکل‌گیری یک متن می‌شود. حال ممکن است این متن، یک متن تاریخی یا یک متن عرفانی و... باشد. در هر زمانی ممکن است واژگانی ظهور کنند با مختصات خاص آن زمان و یا ممکن است همان واژگان از زمان پیشین اخذ شده باشد، که در اثر عواملی از جمله: عوامل تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی تغییر یافته باشد. این تغییر می‌تواند یک تغییر شکل ظاهری و یا تغییر معنایی باشد. واژگانی که دچار تغییر معنایی می‌شوند نسبت به واژگانی که دچار تغییر شکل ظاهری می‌شوند معمولاً اندک‌اند به طوری که خواهید دید برخی واژگان که در زبان پهلوی و نزدیک به آن استعمال می‌شده‌اند با اندکی تغییر و یا تغییر کامل (ظاهری و معنایی) به دوره بعد (دوره نثر سامانی) رسیده‌اند، که برخی نویسندگان و شاعران با تسلط بر زبان ادبی پیشینیان این واژگان را بدون تغییر در نثر خود جای داده‌اند که از جمله آن‌ها آثار شیخ احمد جام می‌باشد؛ « آثاری که در آن هنوز نثر فارسی، پیوند خود را با اسلوب دوره قبل نگسسته و در قبول و استعمال مختصات سبک جدید، از حد معین فراتر نرفته است. » (خطیبی، 1386: 140)

کاربرد صورت کهن «اندر»

این حرف در پهلوی *ander*، همان *anter* باستان و *inter* لاتین است. لازم است بدانیم که حرف اضافه «در» در عهد غزنوی پیدا شده و یکی از دلایل کهنگی نثر در صورتی که تاریخ نوشتن آن معلوم نباشد همین مطلب است که اگر به جای «در»، «اندر» استفاده شده باشد دلیل بر آن است که کتاب در قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم تالیف شده است. از قرن ششم به بعد «اندر» خیلی کم استفاده شده است و یا از برخی متون به کلی رخت بر بسته است. (بهار، 1386: 337-338)

- «و از بد و نیک پیش ایشان بگویی آن شنود که اندر آن باشند.» (انس: 222)

- «او شبی اندر غلبات خویش با حق - سبحانه و تعالی - در مناجات می‌گفت: سبحانی!

سبحانی!» (انس: 315 نیز: 120، 261)

- «ایشان را مژدگانی باشد اندر این جهان و در آن جهان.» (ک: 120)
- «اندر هر دریایی خدای را تبارک و تعالی تسبیح می‌کرد.» (همان، 109: 31، 93، 109)
- کاربرد «آشناب» به معنی «شنا کردن»**
- این نمونه فقط در انس التائیین استعمال داشته که برای اطلاع در این جا ذکر می‌شود.
- «بطّ بچه را آشناب نباید آموخت که او آشناب کردن از شکم مادر بیرون آورده است.» (انس: 133)
- «من دریا را با آشناب باز گذارم، و قعر وی را بنگرم!» (همان، 217)
- کاربرد «آبگینه» به معنی «آینه»**
- «آن خانه آبگینه‌گین بساخت، چنان که ذکر آن در قرآن درّست.» (همان، 130)
- «بسیار وقت بود که آبگینه یا بلوری «من مزید» افکنده باشند.» (همان، 265)
- «چون چراغ در طاق بود، و آبگینه در پیش گرفته، باد آن را نتواند کشت.» (ک: 26)
- کاربرد «انباز» به معنی «شریک»**
- «اگر ما نصیب غیر در باقی کنیم، غیر را نیز در ما دست ندهند، و در کار ما انباز نکنند.» (انس: 310)
- «قادری بی‌نیاز است، عالمی بی‌انباز است، حکیمی بی‌آلت و بی‌انباز است.» (ک: 25)
- کاربرد «بوک» به معنی «شاید، بلکه»**
- «بوک» یا «بوکه» از واژگان قدیمی می‌باشد که در نثرهای کهن به وفور و در نثرهای قرون بعد هم به نسبت دیده شده است. به نظر می‌رسد که این واژه حالت تخفیف یافته باشد و به این صورت که استعمال شده، نباشد. شاید حالت «بود آیا که» بی که اکنون به کار می‌رود باشد، البته سند معتبری مبنی بر اثبات این ادعا است و فقط بر پایه یک فرضیه است، و نمی‌توان به طور قطع اظهار نظر کرد. اما آنچه مسلم است اینکه این واژه امروزه دیگر کاربردی ندارد.» (بهمنی مطلق و خدادادی، 1390: 224)
- «به امر و نهی مشغول می‌باید بود و به عمارت دل، تا بوکه روزی سلطان معرفت بر سرسرای تو پرواز کند.» (انس: 21، 192)
- «عالمی ببايد گردید تا بوکه از آن یکی بینی و بوکه نبینی.» (همان، 325 و نیز: 61، 64، 65، 70، 73، 78، 130، 260)
- «این خیر از دست وی فراستاند بوک، خود بدان دیگر خیر رسد، بوک نرسد!» (ک: 19)

- «نفسی در نیستی و نفسی در هستی، تا بوک بار دیگر خواست ازلی درآید،» (همان، 104 و نیز: 12، 17، 26، 54، 103)

کاربرد «بی» به معنی «بدون»

«حرف «بی» کلمهٔ نفی است و بر سر اسم در می‌آید و آن را به صفت بدل می‌کند و این کلمه مرکب گاه در مقام قید نیز به کار می‌رود.» (خانلری، 1386: 238) این نمونه جزء مختصاتی است که توانسته به کار خود در دوره‌های بعد هم ادامه دهد. آقای نجفی در کتاب غلط‌نویسیم این کلمه را پیشوند نفی معرفی کرده‌اند. (نجفی 1384: 380)

- «زیرا که کرامت باشد بی حکمت، اما هرگز حکمت راست نباشد بی کرامت.» (انس: 122)

- «و هیچ کس بی ما هیچ نتواند کرد.» (ک: 15 و نیز: 12، 32، 49، 67، 79، 80، 93، 101)

نکته: صورت مرکب «بی از آن که» نیز در متون دورهٔ تکوین استفاده می‌شود.

- «بی از آنکه درخت وی خرما باشد، اندیشید که این خرما از باغ من است.» (انس: 25، 120)

- «ولی شیطان را بی از آن که از بزه او چیزی بکاهد.» (ک: 16، 147)

نکته: کلمهٔ «بی» با پیوستن به حرف «از» گاهی به صورت حرف اضافه مرکب به کار می‌رود.

- «و آنچه نصیب ماست به ما می‌رساند بی از این همه رنج و غم و اندوه،» (ک: 45)

کاربرد «خواست» به معنی «مال و ثروت»

- «باری در این جهان سلامت یافت، و زن و فرزند، و مال و خواستهٔ وی در بند آمد.» (انس: 249)

- «به پای دارید نماز و بدهید پاکی خواسته را.» (ک: 72)

کاربرد صورت کهن «ددیگر» و «سدیگر» به معنی «دوم و سوم»

در پهلوی واژه دوم dodig و سوم sidig بوده است. از اختصاصات قدیم این بوده که به جای دوم «دو دیگر» و به جای سوم «سه دیگر» به کار می‌برده‌اند که البته در املاهای آن نیز تصرف کرده به صورت «ددیگر» و «سدیگر» درآمده است. در حقیقت دوم و سوم جز اعداد ترتیبی هستند که به شیوهٔ قدیم استعمال شده است. «کاربرد اعداد ترتیبی «ددیگر» و «سدیگر» (قید ترتیبی)، به جای: «دوم» و «سوم»، یکی دیگر از خصوصیات نثر کهن پارسی است، پدیدار در آثار احمد جام، به فراوانی.» (فاضل، 1383: 380)

نکته: در «انس التائیین» به نمونه‌ای بر می‌خوریم که در نوع خود - حتی در دیگر متون هم دیده نشده - کم نظیر است و آن استعمال «باردودیگر» و «بارسدیگر» است که می‌توان آن را یک ویژگی سبکی منحصر به فرد تلقی کرد.

- «باردودیگر پرسید که فقر چیست؟ گفت: کرامتی است از کرامت‌های خدای عزّ و جلّ.
با رسدیگر پرسید که: یا رسول الله! فقر چیست؟» (انس: 193)

- «دودیگر فرق آن است که نبی را معجزه آشکارا باید داشت، و ولی را کرامت خفیه باید داشت. سدیگر فرق آن است که معجزه انبیاء جمله خلق از آن عاجز باشند، اما از کرامت نباشند.» (همان، 131 و نیز: 70، 143، 148، 151، 156، 159)

- «دودیگر آن که او را در دنیا زاهد گرداند، سدیگر آن که او را بصیر گرداند به عیب‌های دنیا.» (ک: 34)

- «سدیگر که می‌گوید: و مامن دابه فی الارض اِلَّا عَلٰی الله رزقها.» (همان، 13)

کاربرد «درویش» به معنی تام «فقیر»

واژه «درویش» واژه‌ای است کهن و قدیمی که ابتدا از آن معنی فقیر و تهی دست اتخاذ می‌شد، اما بعدها معانی دیگری از جمله «زاهد، صوفی» و یا کسی که دوره‌گردی می‌کرد و ظاهری مخصوص داشت از آن خواسته شده است.

- «در این جهان رنج درویشی بیاید دید، و در آن جهان عذاب گنج داران بیاید کشید.» (انس: 68)

- «درویش و توانگر را بدان، و رحمت او بر جمله خلق یکسان.» (همان، 216 و نیز 36، 37، 66، 73، 106، 193)

- «درویشی را دیدم در میان درویشان: خوش گفت و بر پای خاست، و نعره زد.» (ک: 116)

- «درویش محقق تا بامداد بخسپد، و یکی تا بامداد که نه درویش باشد نماز کند، به خدایی خدای که خواب آن درویش محقق از نماز آن قرّای شب خیز بسیار فاضل تر.» (همان، 88)

کاربرد «دوزخ» به معنی «جهنم»

- «اقرار دهی که بهشت و دوزخ آفریده است.» (انس: 31، 84)

- «و هر چه نه این بود همه بار دوزخ آمد.» (همان، 190)

- «و چون مردمان از آتش دوزخ نجات جویند ایشان از آن نترسند.» (ک: 11، 159)

- «هم چنان که منافق در بهشت نشود، هیچ مخلص در دوزخ نشود.» (ک: 21 و نیز: 12، 31، 79، 91، 103، 141، 171)

کاربرد «ریش» به معنی «زخم»

باید اعتراف کرد که « زبان پدیده و نهادی اجتماعی است و مانند دیگر پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی در گذر زمان و گستره مکان در لفظ، معنی، و ساختار دگرگونی‌هایی می‌پذیرد.» (باقری، 1383: 121-117) « واژه‌هایی هستند که در گذر زمان معنی آن‌ها دگرگون شده بی‌آنکه ساخت و صورت زبانی و ظاهری آن‌ها دگرگون گردد. به سخن دیگر واژه‌هایی که در گذشته به معنی یا معانی ویژه‌ای به کار می‌رفته‌اند و امروزه در معنی یا معانی دیگری به کار می‌روند و جا افتاده‌اند.» (راستگوفر، 1390: 272) از این نمونه، استاد سمیعی با عنوان « واژه‌های فریبنده یا فریبکار» تعبیر می‌کنند. (به نقل از همان: 131) لازم به ذکر است این نمونه با اینکه در آثار دوره‌های بعد؛ از جمله در کلام سعدی، مولانا و حافظ دیده شده است؛ به خاطر غنای واژه و زیبایی خاصی که به کلام شیخ می‌دهد، ذکر می‌شود.

- «این درویش دل ریش را خواست که جگر او پاره شود، و زهره او آب گردد.» (انس: 37)
- «درد خویش را هیچ دارو نیافت، و ریش خود را هیچ مرهم نیافت.» (همان، 35)
- «همواره این فقیر دل ریش را بازان سر کوی نیستی می‌برد و در انتظار می‌باشد.» (ک: 104)

- «هم چنان که بر مردم بسیاری ریش‌ها و جراحات‌ها افتد، برخی را از آن هیچ اثر نماند.» (همان، 113)

کاربرد «زی» به معنی «سوی»

این نمونه از مختصات برجسته متون کهن می‌باشد که متأسفانه در دو اثر مورد بررسی فقط یک مورد در انس التائبین استفاده شده است. البته عدم استعمال این واژه قدیمی نشانگر تمایل شیخ به ساده نویسی و پرهیز از کاربرد زیاد واژگان مهجور می‌باشد.
- «اکنون تو اگر به زی ایشان می‌روی، و راه تصوف و فقر می‌روی، اینک راه این است که گفته آمد.» (انس: 111)

کاربرد «ستور» به معنی «چهارپا»

- «بلکه خانه بقالان، پيله وران، و صنّاعان، و ستوروانان باشد.» (همان، 147)

جایگاه لغات عربی و واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی در نثر عرفانی شیخ احمد جام 23

- «اگر عاقل در این ننگرد، میان او و میان ستور بس فرقی نباشد.» (ک: 27)

- «بی علم مردمان از ستور باز پس تر است.» (همان، 134)

کاربرد «نزدیک» به معنی «نزد»

- «نعمت دنیا به نزدیک ایشان بلا باشد و بلای دنیا به نزدیک ایشان نعمت باشد، و

نعمت مهین به نزدیک ایشان بلای دنیا و رنج این جهانی باشد.» (انس: 185)

- «هر کسی را فرا نزدیک خود مگذار، و با هر کسی سخن مگوی.» (همان، 303 و نیز:

36، 38، 58، 68، 71، 98، 119، 283)

- «برخیزد و به نزدیک دانشمندی شود، اگر (یا) به نزدیک شیخی شود تا من از او پرسم

تا چون کنم.» (ک: 170)

- «چون مرید این چنین سخن از وی بشنود، نیز هرگز به نزدیک هیچ عالمی نشود.»

(همان، 165 و نیز: 45، 108، 114، 124، 160، 163، 167)

نکته: کلمه «نزدیک» به معنی «نزد» در دیگر متون - عرفانی - هم به فراوانی استعمال

شده که از جمله این متون *اسرارالتوحید* است که «محمد بن منور» از این واژه بسیار

استفاده کرده است.

کاربرد «وی» به جای «او»

واژه «وی» یکی از واژگان پرکاربرد در متون کهن می باشد که به دوره های بعد هم

سرایت کرده و تا اواخر قرن ششم با بسامد بالایی استعمال می شد. اما با آغاز قرن هفتم و

تحولات زیادی که در آن زمان بر ادبیات و زبان فارسی تحمیل شد، کم کم شکل واقعی

خود را در متون از دست داد، ولی با همه وجود باز هم مورد استفاده قرار گرفته است؛ به

طوری که امروزه هم در متون ادبی و هم در زبان محاوره - کمتر - استفاده می شود و یکی

از مختصات سبکی است که به طور پویا توانسته به حیات خود ادامه دهد.

- «خانه تاریک وی روشن گردد، چشم دل باز شود، مرد عارف گردد.» (انس: 21)

- «صابر آن باشد که در وی این معنی باشد.» (همان، 181 و نیز: 22، 23، 24، 25،

26، 27، 28، 29، 30، 31، 32)

- «و جنگ کردن با کسی که با وی برنیاید، باری نکند.» (ک: 28)

- «و هر یکی را فراخورد وی فایده است.» (همان، 66 و نیز: 153، 19، 20، 21، 28، 49،

50)

نکته: این نمونه در آثار شیخ به فراوانی استفاده شده به طوری که در هر صفحه نمونه‌ای وجود دارد. به همین منظور از ذکر صفحات بعدی خودداری شده است.

کاربرد برخی لغات و ترکیبات در معانی خاص

بسیاری لغات هستند که در معانی خاصی به کار می‌روند؛ به این معنی که ممکن است واژه‌ای بر اثر عوامل محیطی، جغرافیایی، تاریخی نسبت به زمان ما دارای یک معنی خاصی بوده باشد که به مرور زمان معنی آن یا ظاهرش تغییر یافته و به دست ما رسیده باشد و یا اینکه ممکن است لغتی به صورت جزء به کار رود و معنی کلّ و عام از آن دریافت شود، و یا لغاتی در معانی کل استعمال شوند و معنی جزء را برسانند؛ در اصطلاح ادبی مجاز کلّ و جزء و جزء و کل می‌گویند. دکتر شفیع کدکنی از این نمونه با عنوان «توسّع و تخصیص» یاد می‌کند که باعث کلیشه شدن شبکه الفاظ در زبان می‌شود. (شفیعی کدکنی، 1386: 270-267) دکتر خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی می‌نویسد: انتقال معنی از لفظی به لفظی دیگر را می‌توان از دو نوع اصلی و مهم به حساب آورد: یکی توسیع و دیگری تخصیص.

1- توسیع عبارت است از: وسعت دادن به معنی اصلی.

2- تخصیص بر عکس توسیع است و آن عبارت است از: مفهوم لفظی را از آن چه در اصل بوده است کوچک‌تر کنند. حافظ می‌گوید:

«می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد محراب ابروی تو حضور از نماز من»

(1366: 106-103)

کاربرد «اگر» به معنی «یا» و بر عکس

اگر = یا

- «و هر که در پناه این نام و در حمایت این کلمه آمد سعید دو جهان گردید، اگر داد این بدهد، و اگر داد این ندهد» (انس: 249)

- «و مثل این ملهم و وسواس و الهام خدای عزّ و جلّ در دل بنده هم چنان است که: چشمه آبی، اگر کاریزی، اگر رودی.» (ک: 16)

- «هر کسی که گوسفندی چند، اگر شتری چند، اگر اسبی چند، اگر پاره‌ای ضیاع و متاع دنیا دارند هم آن دعوی سر از گریبان ایشان برمی‌زند.» (همان، 149 و نیز: 7، 9، 17، 19، 22، 23، 54، 61، 62، 64، 82، 114، 115، 116، 121، 155، 170)

یا = اگر

جایگاه لغات عربی و واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی در نثر عرفانی شیخ احمد جام 25

این نمونه فقط در «انس التائبین» دیده شد.

- «یا پیر باشد داند، یا چون جوان باشد داند، یا سیاه باشد داند، یا سپید باشد داند؛»
(انس: 243)

- «یا می‌خواهی که ایشان را بینی یا بدانی از کنج ادبار خویش بیرون آی.» (انس: 61 و نیز: 24، 45، 64، 79، 118، 119، 122، 125، 130، 132، 141، 156، 198، 232، 254، 328، 342)

کاربرد «به جای» در معنی «در حق»

از جمله مختصه‌های بارز سبک دوره خراسانی است که شیخ جام، چون خود از خراسان بوده تا حدودی این مختصه را در نثر خود حفظ کرده، ولی بعد از ایشان کمتر کسی از این مختصه بهره جسته و امروزه هم، چه در مکتوبات ادبی و چه در محاوره هیچ استعمالی ندارد و کاملاً متروک شده است.

- «بود که کسی را بینم از اولیای خدای عزّ و جلّ تا به جای او احسان کنم.» (همان، 242، 248)

- «تو دانی که من به جای بندگان تو بسیار کارهای نیک بکردم؛» (همان، 125)

- «عارف بداند که خدای عزّ و جلّ به جای او چه کرده است.» (ک: 58، 72)

- «همه فضل‌ها به جای وی بکرده باشد.» (همان، 46)

کاربرد «بیش» در معنی «دیگر»

این نمونه در کتاب «کنوزالحکمه» یافت نشد و فقط چند نمونه در «انس التائبین» بود.

- «اگر خواهی که خرج کنی بر نیک، بیش حکم تو روان نباشد.» (انس: 25، 121)

- «و دلیل بر آن که یا (اگر) کسی در نماز کسی را دشنام داد نماز وی بیش تباه نشود.»
(همان، 335)

کاربرد «پس روی» در معنی «پیروی»

از جمله واژگانی است که معنی آن کاملاً دست‌خوش تغییر شده، به طوری که «پس روی» امروزه به معنی عقب‌نشینی و پس رفتن می‌باشد. تقریباً می‌شود گفت: هر دو ترکیب در زبان فارسی ما از قدیم الایام بوده، اما ترکیب «پس روی» از قدمت و کهنگی بیشتری برخوردار است و در اکثر متون کهن از این ترکیب بهره جسته‌اند و در کنار آن از «پیروی» هم استفاده شده است، به طوری که شیخ در آثار خود از هر دو مورد استفاده کرده است.

می‌توان این گونه شرح داد از وقتی که ترکیب «پیروی» باب شده، بیشتر تمایل به این سمت بود، تا استفاده از ترکیب «پس روی». ولی با این حال دو ترکیب در کنار هم سازگاری خود را حفظ کرده‌اند، تا اینکه به زمان معاصر رسیده‌اند. البته به مرور زمان ترکیب «پس روی» تا حدودی رنگ کهنگی و قدمت و معنای اولیه خود را از دست داده و کاملاً در تضاد با آن معنی - پیروی کردن - استفاده می‌شود.

- «آن کسانی که پس روی کنند فرمان مرا و نگاه دارند وصیت مرا» (انس: 193، 266)

- «گفت: راه خدای عز و جلّ این است، پس روی کنید این راه را، و پس روی مکنید

راه‌های دیگر را که آنکه پراکنده بشوید.» (همان، 92، 178)

- «سنت او را پس روی کنی و گرد بدعت نگردی.» (ک: 2، 122)

- «و در زمره او باشد، و پس روی او کند.» (همان، 153، 162)

کاربرد «خورش» در معنی تام «غذا»

استعمال «خورش» در قدیم به گونه‌ای بود که تمام غذاها را شامل می‌شد؛ «توسیع»،

اما امروزه به طور اخص شامل برخی غذاها با نام اصلی «خورش» می‌باشد، «تخصیص». از این نمونه فقط دو مورد در «انس التّائیین» دیده شد.

- «ایشان ازین خورش در پیش ایشان می‌نهند، و ایشان را بر خویش جای می‌سازند.»

(انس: 35)

- «پوشش هر چه بوده، و خورش هر چه دهد بر آن قانع باشند، و کم و بیش نجویند.»

(همان، 92)

کاربرد «دانشمند» در معنی «فقیه»

قدما این واژه را فقط برای کسانی که علم فقه خوانده بودند، به کار می‌بردند، که در

اصطلاح امروزی «فقیه» می‌باشند. اما بعدها کسانی را که در علم روز به درجه اعلا می‌رسیدند هم با عنوان «حکیم» و «دانشمند» مورد خطاب قرار می‌دادند.

- «روزی دانشمندی در من نگریست، گفت: تو نه همانی که بودی؟ تو از راه بگردیده‌ای»

(همان، 308)

- «و این دانشمند که «احمد شیرین» را نصیحت می‌کرد دانشمند «بوحفص» بود رحمه

الله علیه.» (همان، 309)

- «اگر کسی را درد آن بگیرد که مرا می‌باید تا قوت حلال خود از حلال سازم، برخیزد و

به نزدیک دانشمند شود، اگر (یا) به نزدیک شیخی شود تا من از او پرسم تا چون کنم، که

این قوت من حلال باشد؟!» (ک: 170)

کاربرد «سری» در معنی «اصل، مبداء، سرآغاز، راه اصلی»

شاید این ترکیب آن چنان شاخص به نظر نرسد، ولی شیخ در اکثر مواقع به جای واژگان، «اصل، مبداء، سرآغاز، راه اصلی» از این ترکیب استفاده کرده است. به نظر می‌رسد که از مختصات لهجه‌ای منطقه «جام» - محل سکونت شیخ احمد جام - باشد. البته آقای فاضل بحث مستوفایی در این زمینه دارند و به این نتیجه رسیده‌اند که این ترکیب از مصطلحات رایج در منطقه جام، حتی بخش‌هایی از افغانستان و تاجیکستان می‌باشد که امروزه هم مورد استفاده می‌باشد. (فاضل، 1383: 307) در کتاب‌های دستور تاریخی به این ترکیب هیچ اشاره‌ای نشده و در دیگر متون هم عصر شیخ از جمله اسرار التوحید نمونه‌ای یافت نشد. اما آنچه به نظر می‌رسد اینک: این ترکیب به معنی راه اصلی و مستقیم سالکان طریق عرفان می‌باشد که از ابتدا و با راهنمایی پیر و مرشد شروع کرده‌اند و باید همان راه را با نشانه‌های خاص خودش ادامه دهند تا به سر منزل مقصود برسند.

- «اما چندان باشد که گرمای تابستان باز پیدا آید، او هم بازان سری خویش شود؛» (انس: 213، 235)

- «چون مرد درین سری گم شود، هرگز از وی هیچیز نیاید، و راهزن دین خدای گردد.» (همان، 82 و نیز: 84، 85، 112، 164، 178، 183، 227، 231، 258، 292، 318)

- «اما نور هدایت و معرفت هرگز بنگذارد که مرد از سری بیفتد؛» (ک: 58، 98)

- «و داغ دل او ما را هم بدان سری برد که آمده ایم.» (همان، 111 و نیز: 19، 100، 101، 112، 132)

کاربرد «مگر» در معانی «شاید و جز»

کلمه «مگر» از ادات استثناء و در فارسی امروز معادل «جز»، «غیر از» می‌باشد، اما در فارسی دری معادل‌های دیگری داشته که در اینجا به دو نمونه از آن اشاره می‌شود. البته نمونه‌هایی که در آثار شیخ، انس التائبین و کنوز الحکمه مشاهده شده جزء ویژگی‌های سبکی محسوب می‌شوند.

مگر = شاید

- «اما یا (اگر) کسی می‌خواهد که از مکر وی برهد، چهار چیز بر چهار چیز اختیار باید کرد تا مگر از مکر او رسته باشد.» (انس: 298)

- «دست از این ژاژ خاییدن بازدارید، و با سری آید، تا مگر این گذشته را درمانی باشد.» (همان، 267)

- «مرد محبّ برخاست و می‌رفت تا به خانه. گفت: او را مگر در خانه یابم، نیافت»
(همان، 36، 35.268)

- روزگاری می‌گذارد، تا مگر امید او به برآید.» (ک: 104، 113)

- «ما با خدایی خود چندین سوگند یاد کردیم، تا مگر تو پنبه غفلت از گوش بیرون کنی.» (همان، 15 و نیز: 12، 101، 133)

مگر = جز (غیر از)

- «و هیچ درختی که بینی همه آب از بیخ به شاخ افگند، مگر درخت خرما که او آب از شاخ به بیخ افگند؛» (انس: 54، 206)

- «و هیچ شغل دیگر نیست ایشان را مگر این.» (همان، 257 و نیز: 37، 43، 68، 75، 303)

- «دیگر آن آب روان نتوان کرد مگر خدای عزّ و جلّ.» (ک: 16، 42)

- «جواب ایشان، آن است که: خود نیست سنّت راه خدای مگر این.» (همان، 78، 133)

نکته: «مگر» در معانی دیگری هم به کار می‌رود که از آن جمله «تا اینکه» می‌باشد، و در کنوز الحکمه یک مورد مشاهده شد.

مگر = تا اینکه

- «اتفاق را بول بر وی غالب شد، مگر در بستر بول کرد، و بر عروس شاشید.» (همان، 43)

کاربرد «نیز» در معنی «دیگر»

«نیز» در معنی «دیگر» از ویژگی‌های بارز و برجسته سبک خراسانی است که در آثار قرن ششم هم مواردی مشاهده شده است، که به تقلید از سبک خراسانی و زبان نویسندگان قرن چهارم و پنجم بوده است.

این مختصه سبکی نیز مانند دیگر مختصات به نثر احمد جام، هم زیبایی و جلای خاصی می‌بخشد و هم اینکه نشان دهنده کهنگی و قدمت و اصالت زبان شیخ در بین دیگر نویسندگان، مخصوصاً نویسندگان متون عرفانی می‌باشد.

این مختصه به ما کمک می‌کند تا اگر با متنی روبرو شدیم که هیچ‌گونه نام و نشانی از مؤلف و زمان تألیف آن نداشتیم به راحتی تشخیص دهیم که از تألیفات دوره نثر سامانی است. البته باید در بسامد این واژگان خاص دقت کرد، به طوری که اگر دارای بسامد بالا بود به قطع، جز متون قرن چهارم و پنجم و دوره اول نثر فارسی است، و اگر دارای کاربرد کمتری بود به احتمال زیاد از متون نیمه دوم قرن پنجم و قرن ششم ه ق می‌باشد.

جایگاه لغات عربی و واژگان کهن و برخی ترکیبات زیبای قدیمی در نثر عرفانی شیخ احمد جام 29

نکته: لازم به ذکر است جهت تشخیص قدمت یک متن یا کلمه حتما باید به منابع معتبری از جمله: دستور تاریخی زبان فارسی اثر دکتر خانلری و یا کتاب سبک شناسی اثر استاد بهار مراجعه کرد.

- «و این هر دوازده چیز از درویشان باز یاوی، و نیز از هیچ کس باز نیاوی.» (انس: 193، 320)

- «هم چنان که کیمیا بر مس افگنی از حال خویش بگردد، و هرگز نیز مسی نکند.» (همان، 60 و نیز: 85، 88، 217، 274)

- «چون مرید این چنین سخن از وی بشنود، نیز هرگز به نزدیک هیچ عالمی نشود.» (ک: 165)

- «هیچ کس نیز آن بوی و خاصیت از وی بیرون نتوانست کرد.» (همان، 151)

نتیجه گیری

حاصل سخن اینکه شیخ احمد جام برخلاف تصوّر بسیاری که فکر می‌کنند، چون شیخ یک عارف است و در زمانی می‌زیسته که ناگزیر از استفاده لغات عربی با بسامد بالا می‌باشد، وی خلاف این را با استادی تمام در کاهش استعمال لغات عربی ثابت می‌کند. همچنین با به کارگیری واژگان کهن سبک خراسانی و ترکیبات قدیمی، نشان می‌دهد که با آنکه نسب عربی-یمنی - داشته، نه تنها میلی به اشاعه زبان عربی در آثارش ندارد، بلکه خواستار تبلیغ زبان فارسی به خصوص زبان اصیل خراسانی است و به نوعی آن‌هایی را که ایرانی اصیل بودند و هستند، که خود را اسیر بند زبان و ادبیات بیگانه کرده‌اند مورد طعن قرار می‌دهد.

کتاب نامه

- باقری، مهری، 1383، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ نهم. تهران: نشر قطره.
- بهار. محمدتقی. 1386. *سبک شناسی*. جلد 2 چاپ نهم. تهران: امیر کبیر.
- باطنی. محمد رضا. 1388. *زبان و تفکر*. چاپ نهم. تهران: آگاه.
- بهمنی مطلق، یدالله و خدادادی محمد. 1390. «تحلیل ساختار زبانی نثر عرفانی شیخ احمد جام». *فصل نامه بهار ادب*. انتشارات مجد. سال چهارم. شماره سوم. صص 225.
- جام، احمد. 1368. *انس الثائبین و صراط الله المبین*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات علی فاضل. چاپ اول. تهران: توس.
- _____ ، _____ . 1387. *کنوزالحکمه*. تعلیقات و تصحیح حسن نصیری جامی. پژوهس علی فاضل. چاپ اول. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خانلری، پرویز. 1366. *تاریخ زبان فارسی*. جلد 1. چاپ دوم. تهران: نشر نو.
- _____ ، _____ . 1386. *دستور تاریخی زبان فارسی*. به کوشش عفت مستشارنیا. چاپ ششم. تهران: توس.
- خطیبی، حسین. 1386. *فن نثر*. چاپ سوم. تهران: زوآر.
- راستگوفر، محمدفرید. 1390. «سبک شناسی نوشته‌های باباافضل کاشانی از دیدگاه زبانی». *فصل نامه بهار ادب*. تهران. انتشارات مجد. سال چهارم. شماره سوم. شماره پیاپی 13.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1357. *جستجو در تصوف ایران*. چاپ اول. تهران: امیر کبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1386. *موسیقی شعر*. چاپ دهم. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. 1382. *سبک شناسی نثر*. چاپ هفتم. تهران: میترا.
- غلامرضایی. محمد. 1388. *سبک شناسی نثرهای صوفیانه*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- فاضل، علی. 1373. *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ احمد جام*. چاپ اول. تهران: توس.
- _____ ، _____ . 1383. *کارنامه احمد جام نامقی*. چاپ اول. تهران: توس.
- نجفی، ابوالحسن. 1384. *غلط ننویسیم*. چاپ دوازدهم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.